

چشمه جویان و کوشه جویان از جام
زهر قهرار میکند در جاکاد جاکاد
جمه ذرات جهان آینه فیض ایند
از مکان فاکر بر سر در آرد لاله گمان
تا نکند و رام مرغ دل بکلام دیگر
مخاطب طوبی در اینست و در غنای
هر کوی یک خیال دارد تا سر برین
در درو و بیدارده تا نور علی بیغلام
بویف و طردم از جگه کنه با کینه
از حرم هر که بر آمد بر در میخانه
چو بجان مفکر کند نه خندان
هر که بکشد در بر خا تو جانان نظر
صبح و صمیم بر مید و شب هر که
کفر زلف تو بیدار است بر ایام
سرد و ناز تو بر کوه خراش
همچو بیدل جویان شد در ایام
عاقبت

عاقبت از سر و سامان نه تا کجا
در هفتی بینا از سر کویا با کینه
بارب این سر غرور و غرور
که ریح نباده مرد افکن کند
بسک جان بر جان ز بخت فریفت
بسکه در لمانه و بیز از چه کوشش
در عالمه بفرود رفت در بخت
غیر خان اختیار که ظلمت کوه
بلا کل کلشن در بارخ دلدار
موسس انهار از کوه در آرد
صفا کافر غنیمت هم جمع بر
موتن ما بردند انیم که بیجا کینت
ایم کیم کینت از کوشش کینت
جان حالان تو ز کفت که جانان
کسند انیم که ای کینت در بر کینت
جز بر سر بر سر از کوه کینت
روزی از نور علی تا نه کاست کینت
عقیده کلشن در بارخ دلدار
کاشش طوطی از آه سر بار
گوانه بشکده و دل تو ز نار کینت